

آسیب شناسی نظام آموزش و پرورش

سلطه تکنیک بر اخلاق

دکتر محمدرضا کلاهی

عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و
اجتماعی وزارت علوم

تنظیم: امیر حسین دربندی

اشاره

نظام تعلیم و تربیت در جامعه ما تک پایه و تک ساحتی شده است. اگر «آموزش» و «پرورش» را دو جزء اصلی چنین نظامی تلقی کنیم، آنچه اکنون غلبه و سلطه پیدا کرده، آموزش فنون و تکنیک‌ها و غیبت پرورش، اخلاق و مفاهیم تربیتی و انسانی است. نظام اجتماعی و نوع تلقی از توسعه بین نخبگان و سیاست‌گذاران در این زمینه تأثیری بسزا داشته است. نگاه سخت‌افزارانه به توسعه و معادل گرفتن آن با رشد اقتصادی و فنی و تولید کالا و خدمات، موجب غفلت از مبانی و مفاهیم اخلاقی، انسانی و اجتماعی توسعه شده است. از سوی دیگر، غلبه اندیشه کمیته‌گرایی و موفقیت مالی، به‌عنوان شاخص موفقیت در زندگی نیز سبب سلطه کمیته و تکنیک بر اندیشه، اخلاق و معنویت شده است. این مسئله موضوع سخنرانی دکتر محمدرضا کلاهی، عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم بوده است که گزارش آن در ادامه از نظرتان می‌گذرد.

عنوان سخنرانی من سلطه تکنیک بر اخلاق در آموزش ابتدایی است البته می‌توانستم عنوان بهتری انتخاب کنم، این موضوع کلی است و سلطه تکنیک بر اخلاق در مدرسه شاید مناسب‌تر باشد. در آموزش ابتدایی حساسیت بیشتری نسبت به این موضوع وجود دارد، اما در آموزش متوسطه گرچه مشکل شدیدتر می‌شود، از حساسیت آن کاسته می‌شود.

بنده به‌عنوان کسی که در دوران حضور خود در مدرسه، درگیر آموزش مدرسه‌ای بوده و در دوران بعد از مدرسه هم ناظر بر آموزش بوده و با دانش‌آموزان سروکار داشته است، در این بحث بیشتر مشاهداتم را می‌گویم و این موارد را از منظر یک دانش‌آموخته جامعه‌شناسی و با نگاه جامعه‌شناسانه تحلیل می‌کنم؛ گرچه نظام‌مند و حاصل تحقیق نیستند. صحبت‌هایم را در چهار بخش عرضه می‌دارم:



۱. منظور از سلطه تکنیک بر اخلاق و تعریف دو مفهوم تکنیک و اخلاق چیست؟
 ۲. ابعاد سلطه تکنیک بر اخلاق در مدرسه چیست؟
 ۳. برخی از علل و عواملی که موجب سلطه تکنیک بر اخلاق شده‌اند، کدام‌اند؟
 ۴. نسبت خانواده با مدرسه در این بین چیست و خانواده چه نقشی ایفا می‌کند؟
- مؤخره‌ای هم در ادامه خواهیم داشت درباره امید و امکان دستیابی به راه‌حل‌ها تا جایی که به‌نظرم رسیده است و مشاهده کرده‌ام.

مفهوم تکنیک و اخلاق

منظور از این دو طبیعتاً آموزش تکنیکی آموزش اخلاق است، به دلیل آنکه بحث درباره نظام آموزشی و مدرسه است. تکنیک مجموعه مهارت‌ها و دانش‌هایی است که برای ارتباط با محیط غیرانسانی موردنیاز است. منظور از اخلاق هم مجموعه مهارت‌ها و دانش‌هایی است که برای ارتباط با انسان‌های دیگر موردنیاز است. در مورد مهارت‌ها و دانش‌های موردنیاز برای ارتباط با محیط غیرانسانی مثالی می‌زنم. از اوان مدرسه ایده‌آل‌هایی در مقابلمان قرار داده می‌شوند که به‌صورت ضرب‌المثل هم درآمده‌اند. وقتی می‌گوییم: می‌خواهم فرزندم دکتر یا مهندس بشود، از همین ابتدا هدفی نهایی را در برابر دانش‌آموز قرار می‌دهیم که چیزی شبیه به دکتر یا مهندس شدن است. در واقع تخصص مهندسی و پزشکی مجموعه‌ای از مهارت‌ها و دانش‌هاست که یک فرد احراز می‌کند برای ارتباط با محیط‌های غیرانسانی. کار پزشک بیشتر با باکتری، ویروس، روده، معده، قلب، ریه، کلیه و داروهاست که همه این‌ها اشیا و اجزای غیرانسانی هستند. در واقع، علم پزشکی و پزشک در انسانیت انسان هیچ دخالتی ندارد. در مهندسی هم تکلیف روشن است. بنابراین هدف نهایی مدرسه رساندن دانش‌آموز به نقطه‌ای است که این مجموعه تکنیک‌ها را بیاموزد. با این توضیح منظور از بخش اول تکنیک و اخلاق تا حدودی روشن شد. اما چگونه در نظام مدرسه‌ای آموزش تکنیک بر اخلاق غلبه دارد و چرا؟ چون اولویت و هدف اصلی و نهایی آنچه که در مدرسه آموزش داده می‌شود، این است که دانش‌آموز با توجه به نظر اولیا و خودش در انتها به تکنیکی شدن برسد و فردی صاحب تکنیک، یعنی دکتر یا مهندس شود. این موضوع به‌عنوان یک مسئله از این پیش‌فرض ناشی می‌شود که هر کسی وارد مدرسه شد، الزاماً باید به دانشگاه برود و صاحب فن شود، در حالی که به نظر من، در آموزش پیش‌دانشگاهی، یعنی در مدرسه، آموزش اخلاق باید بر آموزش تکنیک غلبه داشته باشد. براساس فرض من، هرکسی وارد مدرسه می‌شود، الزاماً قرار

نیست وارد دانشگاه هم بشود. کسانی ممکن است بعد از پایان دوره آموزش عمومی نخواهند یا نتوانند وارد دانشگاه بشوند. دانشگاه محل آموزش تکنیک است. برخلاف آموزش مدرسه‌ای که باید در آن آموزش اخلاق اولویت داشته باشد، در دانشگاه اولویت با آموزش تکنیک است و اخلاق به معنای روابط انسانی در مرحله دوم قرار دارد.

اما در وضع موجود نظام مدرسه‌ای این اولویت دانشگاه‌ها به فضای مدرسه هم سرایت کرده است. اکنون می‌توان پرسید: چرا چنین شده است و علل و عوامل آن چیست؟

در وضع موجود، منطق دانشگاهی، یعنی آموزش تکنیک، به درون آموزش پیش‌دانشگاهی سرایت کرده و در آنجا آموزش تکنیک هدف شده است. گویا هر کسی که وارد مدرسه می‌شود، قرار است با توجه به پیش‌فرض‌هایی که گفته شد، به دانشگاه هم برود. این تفکر دو مشکل به‌وجود می‌آورد:

اول اینکه آموزش اخلاق در محاق قرار می‌گیرد و دیده نمی‌شود. حتی از اولویت دوم هم خارج می‌شود یا اساساً اولیاتی پیدا نمی‌کند و خیلی کم‌رنگ می‌شود.

دوم، آن دسته از دانش‌آموزانی که قرار نیست به هر دلیلی به دانشگاه بروند یا برسند، عملاً از گردونه درگیر شدن با آموزش مدرسه‌ای کنار می‌مانند یا کنار زده می‌شوند که خروجی آن یک رتبه‌بندی خود به خودی (اتوماتیک) است که بین دانش‌آموزان رخ می‌دهد: دانش‌آموز زرنگ کسی می‌شود که نتوانسته تکنیک‌ها را خوب آموزش ببیند، و دانش‌آموز تنبل کسی است که نتوانسته تکنیک را به خوبی آموزش ببیند.

اگر فرض اول را بپذیریم که مدرسه محل آموزش اخلاق است، نباید دانش‌آموز زرنگ و تنبل یا دانش‌آموز درجه یک و درجه دو مطرح شود. عملاً رتبه‌بندی دانش‌آموزان نادرست است. همه آن‌ها باید در یک سطح در آن روابط انسانی که در مدرسه جاری و ساری است، اولویت داشته باشند. اساساً هدف مدرسه پرورش آن نوع روابط انسانی است، که فارغ از این رتبه‌بندی‌ها باشد. اینکه دانش‌آموزی زرنگ و دیگری تنبل است، ناشی از سلطه آموزش تکنیک است. آموزش جامعه‌شناسی در آموزش عمومی بخشی از فرایندی است که به آن «جامعه‌پذیری» گفته می‌شود. جامعه‌پذیری به دو بخش تقسیم می‌شود: جامعه‌پذیری اولیه و جامعه‌پذیری ثانویه.

در جامعه‌پذیری اولیه که در خانواده محقق می‌شود، به تعبیر **برگر و لاکمن**، مقولات کلی به کودک انتقال داده می‌شوند. اینکه کلاً بدها و خوب‌ها چه چیزهایی هستند. همچنین ما در ذهن کودکان آدم بدها و آدم خوب‌ها را داریم و نقش‌های کلی حداقلی، مثل اینکه چه کسی پدر، مادر یا فرزند است.

در جامعه‌پذیری ثانویه پیچیدگی‌ها مشخص می‌شوند. یک نفر می‌تواند چند نقش بگیرد. در جامعه‌پذیری ثانویه نقش‌ها ایفا می‌شوند. اما در جامعه‌پذیری اولیه نقش‌ها ذاتی آدم‌ها هستند. کسی که پدر است، فقط پدر است. اما در

اما چگونه در نظام مدرسه‌ای آموزش تکنیک بر اخلاق غلبه دارد و چرا؟ چون اولویت و هدف اصلی و نهایی آنچه که در مدرسه آموزش داده می‌شود، این است که دانش‌آموز با توجه به نظر اولیا و خودش در انتها به تکنیکی شدن برسد و فردی صاحب تکنیک، یعنی دکتر یا مهندس شود

ما، اولویت با فیزیک، شیمی و ریاضی است و درس‌هایی مانند، جغرافیا، مطالعات اجتماعی، ادبیات فارسی و ادبیات داستانی کم منزلت هستند. بعضی از درس‌ها هم اصلاً نیستند یا به تدریج حذف می‌شوند؛ مثل موسیقی و هنر که جایگاهی ندارند.

داستان پایه‌ی اصلی ادبیات است و شاید محوری‌ترین درس در ادبیات است. اما در کتاب‌های ادبیات و فارسی ما از داستان خبری نیست و داستان‌نویسی که به طریق اولی اصلاً وجود ندارد. این سطح دوم تکنیک‌محوری بود.

سطح سوم تکنیک‌محوری آنجاست که آموزش‌های انسانی، یعنی آموزش‌های عمومی وجود دارند. آموزش‌ها در کتاب‌ها هستند، ولی از جنس بازخواندن است در حالی که آموزش اخلاق عملی است. فرد باید عملاً در روابط انسانی درگیر شود تا جامعه‌پذیری اخلاقی پیدا کند. مباحث اخلاقی به معنای عام، یعنی مهارت‌ها و دانش‌های لازم برای ارتباطات انسانی را نمی‌توان خواند. البته خواندن خوب است، اما بدون درگیر شدن در روابط انسانی نمی‌شود روابط انسانی را هنجار و درونی کرد. اینجا دیگر نمی‌توان از واژه یاد گرفتن استفاده کرد.

در واقع برای جامعه‌پذیر شدن لازم است بدانیم: چطور باید شاد شد و چگونه باید خوش‌حالی را بروز داد. چه زمانی باید عصبانی شد یا نشد. سطوح متفاوت عصبانیت چیست و در این سطوح چه چیزی بروز پیدا می‌کند. اصلاً دلخوری با عصبانیت فرقی دارد؟ کجا باید احترام گذاشت و کجا نه. چون بعضی وقت‌ها نباید احترام گذاشت. یا رودربایستی در فرهنگ ایرانی چیست. کجا باید رودربایستی داشته باشیم و کجا نداشته باشیم. چه نوع دوستی‌هایی وجود دارند. صمیمیت چیست، چگونه پیدا می‌شود. و با دوستی معمولی چه فرقی دارد. همکاری چیست؟ تقسیم کار چگونه است. در تقسیم کار نقش‌های متفاوت کدام‌اند و چگونه می‌توان نقش رهبر را ایفا کرد. مرز دوست و همکار کجاست. چگونه می‌توان هم دوست بود و هم همکار.

این‌ها آموزش اخلاقی به شمار می‌روند و سومین سطح غلبه تکنیک بر اخلاق‌اند. اگر آن دو سطح اول ضعیف است، این سطح سوم به‌طور کلی در مدرسه غایب است. اصلاً کارگروهی و همکاری در مدرسه‌ها وجود ندارد. ساختار مدرسه‌ها به‌گونه‌ای طراحی شده است که کلاس مرکزیت دارد، با میز و صندلی‌های پشت سر هم و یک نظام یکسویه. یک معلم آن بالا و مجموعه دانش‌آموزان

جامعه‌پذیری ثانویه باید نقش‌ها ایفا شوند. یعنی برای برقراری رابطه‌ی انسانی باید زل بازی کند. همچنین آدم‌ها می‌توانند از یک منظر بد و از یک منظر خوب باشند. این خوب و بد‌ها در هم ترکیب شده‌اند و تفکیک شده نیستند؛ آن‌طور که در ذهن کودک وجود دارد. این‌ها موضوعات آموزش عمومی محسوب می‌شوند که در جامعه‌پذیری ثانویه باید اتفاق بیفتند. محل آن‌ها هم مدرسه است، اما این اتفاق به دلیل تکنیک محور شدن مدرسه رخ نمی‌دهد.

سه بعد سلطه تکنیک

اولین بعد تکنیک‌محوری آموزش فرمول در برابر خلاقیت است؛ همان چیزی که زیاد گفته می‌شود. مافقط محفوظات یاد می‌دهیم و نظام آموزشی ما مبتنی بر حفظیات است. دانش‌آموز باید مطالب را حفظ کند و خلاقیتش پرورش داده نمی‌شود. این اولین سطح آن چیزی است که نام آن را گذاشته‌ایم تکنیک‌محوری. البته به نظر بنده ۳ سطح دارد که دو سطح بعدی آن عمیق‌تر هستند.

سطح دوم تکنیک‌محوری تکنیک در برابر اخلاق است. در نظام آموزشی و در دبیرستان خود را بیشتر نشان می‌دهد؛ هر چند در دوره ابتدایی هم وجود دارد. اولویت و منزلت درس‌های فنی در برابر درس‌های انسانی. این دو تفکیک را من با ادبیات خودم نام‌گذاری کرده‌ام. در ادبیات رسمی می‌گویند: درس‌های عمومی در برابر درس‌های تخصصی. این نوع نام‌گذاری خودش رتبه‌بندی‌کننده است. گویا آن‌ها تخصصی هستند و بنابراین به درد یک تخصص می‌خورند. اما این‌ها عمومی‌اند و خیلی مهم نیستند.

این منزلت در کنکور و دانشگاه به عینیت خود را نشان می‌دهد. یعنی آنجا که اساساً ضرب درس‌های تخصصی در امتحان کنکور از درس‌های عمومی بالاتر است و از جایی که منطقی حاکم بر دانشگاه به مدرسه تسری پیدا کرده و اهمیت دانشگاه به‌عنوان محل آموزش تکنیک به درون مدرسه هم نفوذ پیدا کرده است. در اینجا درس‌های انسانی به درس‌های عمومی تبدیل شده‌اند؛ به درس‌هایی فرعی و کم‌منزلت‌تر نسبت به درس‌های فنی با عنوان درس‌های تخصصی. بنابراین ما یک تقسیم‌بندی تخصصی و عمومی کرده‌ایم. درس‌های انسانی ذیل عنوان عمومی و درس‌های فنی ذیل عنوان تخصصی قرار گرفته‌اند و با این رتبه‌بندی به‌طور کلی تکنیک اهمیت پیدا کرده است.

البته این موضوع فقط ناشی از نظام آموزشی در مدرسه نیست. خانواده‌ها هم همین‌گونه هستند. بنابراین یک مسئله فرهنگی است. در مهمانی‌ها از بچه می‌پرسیم ریاضی یا علوم چند شده است. از املان نه تنها نمی‌پرسیم، بلکه می‌گوییم املان که باید نمره‌ات ۲۰ شده باشد. انشا هم محلی ندارد. سؤال از هنر و نقاشی هم بچگانه است. لذا بچه باید نمره ریاضی و علوم بالا داشته باشد. یعنی سلطه تکنیک چیزی فراتر از برنامه‌ریزی در نظام آموزشی است. این سلطه یک عمق اجتماعی و فرهنگی دارد. در جامعه



یا بهتر است. این یعنی خود تحصیلکرده هم به وضعیت موجود معترض است. خوب اگر شما هدفتان کسب درآمد بود، باید می‌رفتید بازار. چرا مدرک دکترا گرفتید که به اندازه بازار درآمد ندارد؟! اما همه می‌آیند و این مسیر را ادامه می‌دهند و بخشی از مشکلات نظام آموزشی از همین جا ناشی می‌شود.

این وضعیت یک دلیل دیگر هم دارد و آن کنکور است که در گذشته فقط مرز ورود بین مدرسه و دانشگاه بود، اما در حال حاضر از دو طرف توسعه پیدا کرده است. در سطوح ابتدایی نیز بچه باید برای رسیدن به مدرسه خوب کنکور بدهد. از آن طرف هم تا دکترا باید کنکور بدهد. نتیجه روند کنکوری شدن در مدرسه تقویت آموزش فرمول و حفظیات است، به‌خاطر ماهیت تستی بودن کنکور. تحلیل در جواب دادن به سؤالات کنکور نقشی ندارد و یا خیلی کم‌اهمیت است. شما باید محفوظات خوبی داشته باشید تا به تست جواب بدهید. اگر بخواهی تحلیل را بسنجی، آزمون به سؤالات تشریحی نیاز خواهد داشت، نه تست. با تست نمی‌شود قدرت تحلیل را سنجید. لذا به‌دلیل غلبه کنکور و تست، اهمیت قدرت تحلیل روزبه‌روز کمتر و در مقابل محفوظات بیشتر و مهم‌تر می‌شود. در این زمینه البته عوامل دیگری هم دخالت دارند. در مورد نقش خانواده هم در بین صحبت‌ها مطالبی را عرض کردم. اما بارقه‌های امیدی هم دیده می‌شوند. البته بنده خیلی عمیق بررسی نکرده‌ام، اما ظاهراً نظام‌های آموزشی در سطوح پیش‌دانشگاهی در حال شکل‌گیری و گسترش هستند که از آن‌ها با عنوان «آموزش مشارکتی» نام برده می‌شود. به‌نظر می‌رسد شیوه‌های آموزش مشارکتی بتواند جایگزینی برای این وضعیت باشد و مشکلات را کاهش دهد. البته همان‌طور که گفتم علت و عوامل مختلفی وجود دارند که آن‌ها باید برطرف شوند تا مشکل حل شود.

پایین. دانش‌آموزان چیزهایی را باید حفظ کنند و مشق بنویسند. عده‌ای تنبل هستند و عده‌ای زرنک. ساختاری که سرکوبگر است و خلاقیت‌کش. در آن روابط انسانی جایگاهی ندارد. بچه از همان اول یک مهندس کوچک است که وظیفه و سرنوشت ناگزیرش این است که بشود یک مهندس بزرگ در آینده، و اما انسان در این بین به‌طور کلی غایب است.

عوامل سلطه تکنیک

چه علل و عواملی در پیدایش سلطه تکنیک بر اخلاق نقش داشته و دارند؟ یکی غلبه منطق دانشگاه بر منطق مدرسه است که تربیت متخصص است. این امر باید غایت دانشگاه باشد، اما وقتی به غایت مدرسه هم تبدیل شود، بخشی از مشکلات ناشی از آن است که به‌نظر من علت اصلی است. البته اینکه چرا فرهنگ مورد بحث در سطح درون مدرسه و در سطح فرهنگ عمومی جامعه که خانواده‌ها را هم شامل می‌شود وجود دارد، دلایل خاص خود را دارد. برای مثال، خانواده‌ها دغدغه شغل دارند. بنابراین هدفشان از ابتدای کار برای فرستادن بچه به مدرسه رسیدن به شغل است. این خودش ناشی از آن است که مشاغل ظاهراً یا واقعاً این‌گونه پنداشته می‌شوند که از گذر رسیدن به مدرک دانشگاهی به‌دست خواهند آمد. گویی اگر کسی مدرک دانشگاهی نگیرد، شغلی هم نمی‌تواند به‌دست بیاورد. خود این نگاه در جامعه ایران یک آسیب است که باید جداگانه به آن فکر کرد.

اما نباید چنین باشد که همه به دانشگاه بروند، بلکه خیلی از شغل‌ها هستند که می‌شود بدون رفتن به دانشگاه به آن‌ها رسید. جالب این است که دانشجویان و تحصیلکرده‌های ما می‌گویند: ما دکتر شدیم، وضعمان این است. اما فلانی بدون درس و تحصیل دانشگاهی در بازار کاسب شده و وضعیتش خوب و مطلوب است